

مقدمه

پدیده‌های اجتماعی سهل و ممتنع‌اند، به گونه‌ای که در نگاه نخست و فهم عامیانه می‌توان تبیین روشنی از آنها به دست داد؛ اما تبیین این مسائل به‌ظاهر آسان و بررسی آثار و پیامدهای اجتماعی آنها برای جامعه‌شناس، بسیار دشوار است. وجود دیدگاه‌های نظری مختلف که سهم فراوانی از دانش جامعه‌شناسی را مختص خود قرار داده است، نشانه روشنی بر اهمیت و پیچیدگی درک پدیده‌های مطالعه‌شده این علم است. یکی از این پدیده‌های اجتماعی موضوع «نابرابری» است که از محسوس‌ترین و فراگیرترین واقعیت‌های اجتماعی است و بخش چشمگیری از دیدگاه‌ها و نظریه‌های اجتماعی را به خود معطوف داشته است؛ تا آنجا که برخی معتقدند دغدغه بررسی و رمزگشایی از همین واقعیت، عامل مؤثر در بسط و گسترش جامعه‌شناسی موجود بوده است. اندیشه‌های محوری برخی جامعه‌شناسان کلاسیک همچون کارل مارکس با عنوان طبقات اجتماعی، عمدتاً معطوف به موضوع نابرابری است.

بررسی فرایند شکل‌گیری این پدیده، تبیین عوامل مؤثر بر ایجاد و تشدید آن و آثار و نتایج مترتب بر آن از منظرهای مختلف و با ارجاع به مستندات و زمینه‌های ساختاری و فرهنگی، عمده‌ترین دغدغه دانشمندان اجتماعی در روبرو شدن با این پدیده بوده است. عمده‌ترین پرسش‌هایی که درصدد پاسخ‌گویی بدان بر آمده‌اند از این قرارند:

۱. آیا نابرابری‌های اجتماعی، اقتضای فرایند طبیعی جامعه‌اند؟
۲. آیا وجود نابرابری و نظام تفاضل پاداش‌ها و امتیازات برای حیات اجتماعی کارکرد مثبت دارد و تأمین‌کننده مصالح جمعی است؟
۳. آیا برنامه‌ریزی و اقدام عملی برای حذف تدریجی آن امری شدنی است و در صورت امکان، امری مطلوب و عقلانی است؟

قرآن کریم در ضمن تعالیم هدایت‌بخش خود به موضوع نابرابری نیز به‌شیوه‌ای متمایز از متون علمی رایج پرداخته و افق‌هایی را فراروی مؤمنان گشوده است. این نوشتار درصدد است تا مواضع کلی قرآن در موضوع نابرابری اجتماعی را با محوریت تفسیر وزین **المیزان** و دیدگاه‌های علامه طباطبائی بررسی کند و تا اندازه توان، به پرسش‌های مزبور پاسخ گوید.

تبیین مفهومی

مفهوم «نابرابری اجتماعی» نیز به‌رغم کاربرد گسترده آن در علوم و مطالعات اجتماعی، همچون دیگر

نابرابری اجتماعی از دیدگاه قرآن کریم با تأکید بر تفسیر المیزان

صادق گلستانی* / سیدحسین شرف‌الدین**

چکیده

یکی از واقعیت‌های اجتماعی ریشه‌دار، مشهود و اجتناب‌ناپذیر هر جامعه، قشربندی و نابرابری است. جامعه‌شناسان در تبیین این موضوع دیدگاه‌های مختلفی ارائه کرده‌اند که عمدتاً به دو نظریه کلان، موسوم به تضادگرایی و کارکردگرایی ارجاع دارند. این نوشتار درصدد است که با روشی توصیفی و تحلیلی مواضع کلی قرآن کریم را در این باره با محوریت تفسیر المیزان و دیدگاه‌های علامه طباطبائی بحث و بررسی کند.

رویکرد انتقادی به برخی دیدگاه‌های مطرح جامعه‌شناختی و ارزیابی آنها بر پایه آموزه‌های قرآنی، بخشی از نتایج این مطالعه است.

کلیدواژه‌ها: قشربندی، نابرابری، تفاضل، کارکرد، ستیز، قدرت، منزلت، پایگاه.

* مربی مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی

** استادیار مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی

دریافت: ۱۳۹۱/۱۲/۲۲ - پذیرش: ۱۳۹۲/۳/۵

مفاهیم و مصطلحات این حوزه، تعریف واحد، واضح و مورد وفاقی از آن به دست داده نشده است. جامعه‌شناسان در توضیح تفاوت‌های اجتماعی، بیشتر از دو مفهوم به ظاهر متفاوت، یعنی مفهوم قشربندی اجتماعی (social stratification) و مفهوم نابرابری اجتماعی (social inequality) به وفور بهره می‌گیرند. برای معادل‌های فارسی این دو مفهوم، دو واژه متفاوت لاتین برگزیده شده است، اما در کاربرد اصطلاحی و تحلیل نظری مفاد آنها تفاوت محسوسی به نظر نمی‌رسد. برخی جامعه‌شناسان همچون ملوین در تألیف خود، به این موضوع توجه کرده‌اند (تامین، ۱۳۷۳، ص ۲۱).

پس از این مقدمه، به بیان گزیده‌ای از تعاریف اصطلاحی این دو واژه در عرف جامعه‌شناسان می‌پردازیم:

۱. قشربندی، فرایندی است که با آن، اعضای یک جامعه و گروه‌های تشکیل‌دهنده آن، به صورت لایه‌ها و قشرهایی، همانند آنکه در سطوح مختلف چیده شده باشند، روی هم جای می‌گیرند (بیرو، ۱۳۷۰، ص ۳۸۱)؛

۲. قشربندی، بیانگر تقسیم گروه اجتماعی (جامعه) به سطوح و لایه‌ها از راه برخی صفات و خصایلی مشترک در پیوند با دیگری است (شایان‌مهر، ۱۳۸۵، ص ۴۴۲)؛

۳. قشربندی (از دید پارسونز) عبارت از رتبه‌بندی متفاوت افراد انسانی تشکیل‌دهنده یک نظام اجتماعی و نگرستن به آنها در جایگاه زبردست و زبردست در ارتباط با دیگری و از جهات معینی که از نظر اجتماعی حایز اهمیت است (گولد، ۱۳۷۶، ص ۶۶۵).

تعریف مختار نوشتار حاضر از نابرابری یا قشربندی، به مثابه برابری تعاریف بالا چنین است: تفاوت افراد جامعه در میزان برخورداری از ارزش‌ها و امتیازات کمیاب اجتماعی همچون قدرت، ثروت و منزلت؛ این تفاوت خود را در قالب قشرها و لایه‌های متفاوت و سلسله‌مراتبی، متبلور می‌سازد.

تبیین جامعه‌شناختی نابرابری

آرای مختلفی درباره تبیین نابرابری اجتماعی هست که بررسی تفصیلی تک‌تک آنها از حوصله این نوشتار خارج است. مجموع دیدگاه‌های ارائه‌شده را می‌توان در دو دیدگاه کلان، یعنی دیدگاه محافظه‌کار و دیدگاه انتقادی که در ادبیات جامعه‌شناسی، از آن به مکتب کارکردگرایی و مکتب ستیز یاد می‌شود، دسته‌بندی کرد.

الف) تبیین کارکردی

این نظریه تبیینی محافظه‌کارانه از پدیده‌های اجتماعی به دست می‌دهد و وقوع و استمرار همه پدیده‌ها

را در جهت تأمین نیازها و اقتضات حیات جمعی و نیز بقا و ثبات جامعه توجیه و تفسیر می‌کند. به بیان دیگر، فرض سودمندی هر پدیده به حال کل، از اصول مسلم این نظریه است. نابرابری اجتماعی نیز به پدیده‌ای عینی و اجتناب‌ناپذیر از همین منظر تحلیل می‌شود. از دید کارکردی، نابرابری‌های اجتماعی محصول فرایند طبیعی جامعه و از ضرورت‌های کارکردی آن به شمار می‌آید. دیوس و مور از جمله نظریه‌پردازان کارکردگرایی که در آثار خود و در چارچوب اصل سودمندی پدیده‌های اجتماعی، به توجیه این پدیده پرداختند. این نظریه بر تفاوت بودن درجه اهمیت کارکردی مناصب و سمت‌های اجتماعی تأکید دارد. یعنی سمت‌های هر جامعه به لحاظ کارکردی، اهمیت یکسانی ندارند. ما برای احراز سمت‌های اجتماعی مهم، به شاخص‌هایی نیازمندیم که بتواند نقش‌های متوقع از آن موقعیت را ایفا کند. برای تحقق این منظور، نیازمند سازوکارهای تشویقی خواهیم بود و تفاضل پاداشی بهترین آن است (ریتزر، ۱۳۷۴، ص ۱۲۳).

بر این اساس، قشربندی اجتماعی سازوکاری طبیعی است که جامعه را بر پایه نقش‌های محول سامان‌دهی کرده، اشغال جایگاه‌های اجتماعی گوناگون را به دست افراد متناسب تمهید می‌کند.

ب) تبیین انتقادی

برخلاف نظریه کارکردی که نابرابری را در چارچوب ثبات نظام اجتماعی تفسیر می‌کند، نظریه ستیز این پدیده را در ذیل کشمکش و تعارض اجتماعی و به‌منزله یکی از نتایج آن ارزیابی می‌کند. از دید این نظریه، شکل‌گیری و استمرار نابرابری اجتماعی نه محصول سازوکار طبیعی جامعه و نه مقتضای نیازها و ضرورت‌های کارکردی آن، امری کاملاً تحمیلی و جبری و نتیجه بهره‌کشی ظالمانه و منفعت‌طلبی برخی گروه‌های اجتماعی است. به گفته برخی جامعه‌شناسان علت وجود قشربندی این است که نخست برخی گروه‌ها غنی و قدرتمند شدند، سپس منافع خود را با هزینه دیگر طبقات، حفظ و تقویت می‌کنند (رابرتسون، ۱۳۷۴، ص ۲۲۰).

از این رو، ثبات و استمرار نابرابری اجتماعی در روند تاریخی به دلیل غیرطبیعی بودن آن، همواره به عواملی چون زور، قدرت و ایدئولوژی مستند بوده است. طبقه برخوردار جامعه با تکیه بر این ابزارها، در ایجاد فضای ذهنی و روانی لازم برای پذیرش و کنار آمدن با وضع موجود و نیز مهار اعتراض‌ها و مخالفت‌ها و فروخواباندن شورش‌های عدالت‌خواهانه، بهره می‌گیرند.

از دید ستیزگرایان، عدالت همان برابری، و بی‌عدالتی نابرابری ناشی از کارکرد ناسالم نهادهای اجتماعی است. از این رو، حذف هر نوع نابرابری، از ضرورت‌های اجتناب‌ناپذیر اجتماعی و در جهت تأمین مصالح و منافع جمعی ارزیابی می‌شود.

قرآن کریم و تبیین نابرابری

از ظواهر آیات چنین برمی آید که قرآن کریم در تبیین نابرابری اجتماعی، موضعی متفاوت از دو نظریه کارکردی و انتفادی اتخاذ کرده است. قرآن از یک سو همه گونه های نابرابری موجود در جامعه را غیرطبیعی و محصول عملکرد ناصواب گروه های خاص اجتماعی تفسیر نمی کند و از ایده ضرورت ایجاد برابری مطلق و نفی همه تفاوت ها و تفاضل های اجتماعی نیز دفاع نمی کند؛ از سوی دیگر، همه این نابرابری ها را نیز همچون کارکردگرایان، از سازوکارها و فرایندهای طبیعی جامعه و نیازها و ضرورت های کارکردی آن، ناشی نمی داند.

از این رو، از نگاه قرآن برخی نابرابری ها توجیه کارکردی دارد و در چارچوب سازوکار طبیعی و اجتناب ناپذیر جامعه تفسیر می شوند. در مقابل، برخی نابرابری ها، غیرطبیعی و محصول عملکرد نادرست سازوکارهای درونی جامعه و سیاست ها و روش های جاری بوده، آثاری سوء بر نظام شخصیت و ساختارها و فرایندهای حیات جمعی به دنبال دارد. قرآن کریم در جهت اصلاح و تغییر این وضعیت، رهنمودهایی دارد که اجرایی شدن آنها در چارچوب الگوهای متناسب و در سطوح مختلف، می تواند به کاهش و محو تدریجی نابرابری های توجیه ناپذیر کمک کند. مهم ترین دیدگاه های برگرفته شده از قرآن کریم از این قرارند:

۱. طبیعی بودن اصل نابرابری اجتماعی

در فرهنگ قرآن اصل وجود تفاوت های اجتماعی، مقتضای حکمت الهی و نظام تکوین شمرده شده است. از این رو، خالق هستی خود زمینه های شکل گیری برخی تفاوت های اجتماعی را در نظام خلقت تمهید کرده و انسان ها را با ظرفیت های وجودی و استعداد و توانایی های بسیار متنوع جسمی و روحی خلق کرده است. قرآن کریم ضمن اشاره به تفاوت انسان ها در رنگ و نژاد و زبان (روم: ۲۲؛ حجرات: ۱۳)، بر تفاوت استعدادها و قابلیت های مؤثر در نحوه بهره گیری از مزایای زندگی و سرمایه های حیات جمعی تأکید کرده است. بی شک، این تفاوت های فردی وضعیت های اجتماعی گوناگون انعکاس یافته، به نسبت های مختلفی زمینه تحرک اجتماعی و به تبع آن درجاتی از نابرابری را برای افراد رقم می زند. به بیان علامه طباطبائی: «اختلاف قریحه ها و استعدادها در به دست آوردن مزایای زندگی در افراد انسان چیزی است که بالاخره به ریشه هایی طبیعی و تکوینی منتهی می شود و چیزی نیست که بتوان دگرگونش ساخت، یا از تأثیر آن اختلاف در اختلاف درجات زندگی جلوگیری نمود. مجتمعات بشری از آنجا که تاریخ نشان می دهد تا به امروز که ما زندگی می کنیم، دارای این اختلاف بوده است» (طباطبائی، ۱۳۸۰، ج ۴، ص ۵۳۷).

تفاوت دیگری که برخی آیات بدان توجه کرده اند، تفاوت افراد نه در استعدادها و قابلیت های فطری و سرمایه های وجودی که پیش تر بدان اشاره شد، بلکه تفاوت در میزان برخورداری از رزق و روزی مقرر است، تفاوتی که در نظریه های جامعه شناسی قشربندی چندان بدان التفات نمی شود.

قرآن کریم در آیه ۳۲ سوره زخرف می فرماید: «أَهُمْ يُقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سَخِرَآءً...»؛ آیا آنان اند که رحمت پروردگارت را تقسیم می کنند؟ ما [وسایل] معاش آنان را در زندگی دنیا میانشان تقسیم کرده ایم، و برخی آنان را از [نظر] درجات، بالاتر از بعضی [دیگر] قرار داده ایم تا بعضی از آنها بعضی [دیگر] را در خدمت گیرند.

علامه طباطبائی در تفسیر این آیه می نویسد: «دلیل بر اینکه اختیار ارزاق و معیشت ها به دست انسان نیست، اختلاف افراد مردم در دارایی و فقر، عافیت و صحت، اولاد و سایر چیزهایی است که رزق شمرده می شوند. با اینکه هر فرد از افراد بشر را که در نظر بگیری می بینی او نیز می خواهد از ارزاق نهایت درجه اش را که دیگر بیش از آن تصور ندارد، دارا باشد؛ اما می بینیم که هیچ یک از افراد به چنین آرزویی نمی رسند و به همه آنچه آرزومندند نایل نمی شوند. از اینجا می فهمیم که ارزاق به دست انسان نیست؛ چون اگر می بود هیچ فرد فقیر و محتاجی در هیچ یک از مصادیق رزق یافت نمی شد؛ بلکه هیچ دو نفری در داشتن ارزاق، مختلف و متفاوت پیدا نمی شد. پس اختلافی که در آنان می بینیم روشن ترین دلیل است بر اینکه رزق دنیا به وسیله مشیتی از خدا در میان خلق تقسیم شده، نه به مشیت انسان.

علاوه بر اینکه اراده و عمل انسان ها در به دست آوردن رزق، یکی از صدها شرایط آن است و بقیه شرایطش در دست آدمی نیست و از انواع رزق آنچه مطلوب هرکسی است وقتی به دست می آید که همه آن شرایط دست به دست هم دهند و اجتماع این شرایط به دست خدایی است که تمامی شرایط و اسباب به او منتهی می شود.

همه اینها که گفتیم درباره مال بود و اما جاه و آبرو نیز از ناحیه خدا تقسیم می شود؛ چون متوقف بر صفات مخصوصی است که به خاطر آن، درجات انسان در جامعه بالا می رود، و با بالا رفتن درجات می تواند پایین دستان خود را تسخیر کند و زیر فرمان خود درآورد؛ آن صفات عبارت است از فطانت، زیرکی، شجاعت، علو همت، قاطعیت عزم، داشتن ثروت، قوم و قبیله و امثال اینها، که جز به صنع خدای سبحان برای کسی دست نمی دهد، همچنان که فرموده: «وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ...».

مورد احتیاج دیگران واقع می‌شود، چون دیگران به کارهای دیگر اشتغال دارند، و او هم به فرآورده‌های آنان محتاج است، و مایحتاج خود را با آنچه از فرآورده‌های خود زیاد آمده مبادله می‌کند؛ مانند نانوا که محتاج آبی است که سقایان دارند، و سقا هم محتاج نان اوست، پس نانوا برای سقا کار می‌کند، و سقا هم برای نانوا (طباطبائی، ۱۳۸۰، ص ۱۴۸-۱۴۹).

ب) آزمایش

از جمله سنت‌های مطلق و لایتغیر خداوند در نظام آفرینش، سنت آزمایش است. این سنت، درباره همه انسان‌ها، قطع نظر از دین، اخلاق، فرهنگ، ملیت، نژاد، تاریخ، جغرافیا و دیگر تمایزات آنها و در همه مقاطع عمر، جاری و ساری است. عنصری مهم که بستر تحقق این سنت را به‌ویژه در زندگی اجتماعی فراهم می‌سازد، تفاوت‌های تکوینی افراد است؛ به بیان دیگر، اعطای سرمایه‌های طبیعی و تکوینی متفاوت به افراد با هدف آزمایش آنان در نحوه استفاده از این امکانات، صورت پذیرفته است نه امتیازبخشی و اعمال تبعیض بدون دلیل و مینا.

قرآن کریم ضمن تأکید بر فراگیری سنت آزمایش، به رابطه آن با تفاوت‌های تکوینی اشاره کرده، می‌فرماید: «وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ خَلَاقَ الْأَرْضِ وَ رَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيُبْلِغَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ...» (انعام: ۱۶۵)؛ و اوست کسی که شما را در زمین جانشتین [یکدیگر] قرار داد و بعضی از شما را بر برخی دیگر درجاتی برتری داد تا شما را در آنچه به شما داده است بیازماید... .

در منابع تفسیری، مصادیق متعددی برای این برتری تکوینی ذکر شده است، از آن جمله، شرافت، روزی، جاه، مال و ثروت (فیض کاشانی، ۱۴۱۵ق، ج ۲، ص ۱۷۸؛ همو، ۱۳۳۶، ج ۳ ص ۵۰۰؛ زمخشری، ۱۴۰۷ق، ج ۲، ص ۸۶) و عقل و نیرو (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۴، ص ۶۰۶). حکمت اجتماعی این تفاوت‌ها اعمال سنت آزمایش است، بدین‌صورت که صاحبان جاه را به‌نحوه تعامل آنها با زیردستان و ثروتمندان را به‌نحوه رفتار با فقرا و مستمندان جامعه می‌آزماید (زمخشری، ۱۴۰۷ق، ج ۲، ص ۸۶).

علامه طباطبائی در تحلیل این مسئله می‌نویسد: «این نظام عجیبی که در زندگی دنیوی انسان‌ها حکومت می‌کند و اساس آن مسئله خلافت نسل بشر بر زمین و اختلاف شئون آنها به بزرگی و کوچکی، ضعف و قوت، ذکوریت و انوئیت، غنا و فقر، ریاست و مرئوسیت، علم و جهل و غیر آن است. اگرچه نظامی است اعتباری و قراردادی ولیکن به دنبال تکوین پیدایش یافته و به آن منتهی می‌شود. پس درحقیقت به‌وجودآورنده این نظام هم خدای تعالی است و منظورش از به‌وجود آوردن آن، امتحان و تربیت انسان است» (طباطبائی، ۱۳۸۰، ج ۷، ص ۵۴۶).

پس، از مجموع دو جمله، یعنی «نَحْنُ قَسَمْنَا...»، و «وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ...»، استفاده می‌شود که تقسیم‌کننده ارزاق مادی و معنوی (جاه) در بین مردم، خدای سبحان است (طباطبائی، ۱۳۸۰، ج ۱۸، ص ۱۴۸).

۲. کارکرد تفاوت‌های تکوینی

تفاوت‌های تکوینی انسان‌ها اعم از تفاوت در بهره‌مندی از منابع کمیاب اجتماعی و نیز تفاوت در توانایی و استعداد، مطابق نظام هستی است که خدای سبحان از آن به نظام احسن یاد کرده است (سجده: ۱۰). بی‌شک، این تفاوت‌ها در زندگی اجتماعی آثاری مهم دارند که به برخی آنها در ذیل اشاره می‌شود:

الف) تقسیم کار اجتماعی

یکی از ضرورت‌های اجتناب‌ناپذیر زندگی اجتماعی، تقسیم کار و تفکیک وظایف است. آنچه بستر تحقق این مهم را فراهم می‌سازد وجود طیفی از تفاوت‌های وجودی میان افراد است. غالب مفسران به این کارکرد توجه کرده‌اند که اگر این تفاوت‌ها نبود، زندگی جمعی انسان‌ها که باید بر اساس تخصص‌ها و تقسیم کار ادامه یابد، امکان نمی‌یافت (یعقوبی، ۱۳۷۷، ج ۱۰، ص ۶۰۳). به بیان دیگر، اگر این تفاوت‌ها وجود نداشت، آدمیان نمی‌توانستند یکدیگر را استخدام کنند و به کار گمارند و شکی نیست که اگر تقسیم کار و استفاده انسان‌ها از یکدیگر تحقق نیابد، چرخ نظام اجتماعی نمی‌چرخد (مصباح، ۱۳۷۲، ص ۲۶۵).

علامه طباطبائی در این‌باره می‌نویسد: «کثرت حوایج انسان در زندگی دنیا آنقدر زیاد است که فرد فرد انسان‌ها نمی‌توانند همه آنها را در زندگی فردی خود برآورده سازند، و مجبورند که به‌طور اجتماعی زندگی کنند. از این‌روست که اولاً بعضی، بعضی دیگر را به خدمت خود می‌گیرند و از آنان استفاده می‌کنند؛ ثانیاً اساس زندگی را تعاون و معاضدت یکدیگر قرار می‌دهند.

در نتیجه مآل کار بدینجا منجر می‌شود که افراد اجتماع، هریک هرآنچه دارد با آنچه دیگران دارند معاوضه می‌کند، از همینجا نوعی اختصاص درست می‌شود؛ زیرا گفتیم هریک از افراد اجتماع مازاد فرآورده‌های خود را، که یا غله است یا کالای صنعتی، می‌دهد و آنچه از حوایج زندگی می‌خواهد از مازاد فرآورده‌های دیگران می‌گیرد.

لازمه این نوع زندگی این است که فرد در هر کاری که تخصص دارد، سعی می‌کند آن را به بهترین وجه ممکن انجام داده، از آنچه درست می‌کند هرچه خودش لازم دارد نگه می‌دارد، و قهراً مازاد آن

۳. توجیه تفاضل پاداشی و نفی برابری مطلق

در نظریه ستیز با توجه به تحمیلی و غیرطبیعی خواندن همه گونه‌های نابرابری، بر برابری مطلق و حذف هرگونه تفاضل اجتماعی تأکید می‌شود. این نظریه، توجیهات اجتماعی متعددی برای مطلوبیت حذف همه تفاضل‌های اجتماعی بیان کرده است که اساسی‌ترین راه حل تحقق آن، حذف مالکیت خصوصی است.

اما از دید قرآن، همه انواع نابرابری‌ها، تحمیلی و محصول عملکرد نادرست ساختارها شمرده نشده، قاعدتاً تلاش در جهت حذف آنها نیز ضروری و مطلوب نیست. افزون بر آن، برخی نابرابری‌ها اجتناب‌ناپذیر، توجیه‌پذیر، و تأمین‌کننده نیاز جامعه کل، تلقی شده است. قرآن کریم ضمن تأکید و اصرار بر اجرای عدالت و مساوات میان مردم، اصل تفاضل اجتماعی را نیز تأیید کرده است و به بیان‌های مختلف آن را در آموزه‌های اجتماعی خود بازتاب داده است.

به بیان المیزان، اسلام شریعت خود را براساس فطرت و خلقت بنا کرده است. معروف از نظر اسلام همان چیزی است که مردم آن را معروف بدانند؛ البته مردمی که از راه فطرت به یکسو نشده و از حد نظام خلقت منحرف نگردیده باشند. یکی از احکام چنین اجتماعی این است که تمامی افراد و اجزای اجتماع در هر حکمی برابر و مساوی باشند؛ در نتیجه احکامی که علیه آنان است با احکامی که به نفع ایشان است، برابر باشد. البته این تساوی را باید با حفظ وزنی که افراد در اجتماع دارند رعایت کرد. آن فردی که تأثیری بر کمال و رشد اجتماع در شئون مختلف حیات اجتماع دارد، باید با فردی که آن مقدار تأثیر را ندارد، تفاوت داشته باشد. مثلاً باید برای شخصی که حاکم بر اجتماع است حکومتش محفوظ شود و برای عالم علمش؛ برای جاهل جهلش؛ برای کارگر نیرومند، نیرومندی‌اش؛ و برای ضعیف، ضعفش در نظر گرفته شود، آن‌گاه تساوی را در میان آنان اعمال کرد، و حق هر صاحب حقی را به او داد (همان، ج ۶، ص ۳۴۹).

در فرهنگ قرآن همه افراد، در داشتن استحقاق برای رعایت حقوق واجبهان یکسان‌اند و حقوق همه افراد هرچه باشد محترم است؛ اگرچه اختلاف و ارزش اجتماعی افراد در خود آن حقوق مختلف باشد، اما تساوی همه افراد در برخورداری از همه مواهب زندگی به این صورت که جمیع افراد بشر چه آن فرد شریفی که وجودش برای جامعه مفید است و چه آن کسی که اصلاً صلاحیت ندارد که جزئی از مجتمع شمرده شود، در همه حقوق مساوی باشند. این [یکسان نبودن حقوق]، سم مهلکی است که در هر جا از پیکره مجتمع رخنه کند حیات آن بخش را تباہ می‌سازد (همان، ص ۵۱۱).

تجربیات تاریخی نیز ثابت کرده است که حذف همه انواع تفاضل و نابرابری در عمل ممکن

نیست؛ برای مثال، نظریه و ایدئولوژی ستیز که برخی نظام‌های سیاسی و اجتماعی بزرگ کنونی بر مبنای آن شکل گرفته و مدعیات آن مبنای تنظیم مناسبات اجتماعی این جوامع قرار گرفته است، در مقام تجربه و عرصه واقعیت عینی، ناکارآمدی خود را به اثبات رسانید. نمونه بارز آن کشور اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی سابق است که به‌رغم تسلط این ایدئولوژی بر حیات جمعی، تنها نه درصد مردم آن عضو حزب کمونیست بودند و نخبگان آن با جمعیتی حدود یک درصد همراه وابستگان خود بر همه کشور سلطه داشتند و از درآمدی چندین برابر شهروندان عادی و نیز از مزایای گوناگون با بهترین کیفیت ممکن برخوردار بودند (رابرتسون، ۱۳۷۴، ص ۲۰۸-۲۰۹).

علامه طباطبائی در این‌باره می‌نویسد: «این مسلک نیز وجوهی از فساد را به بار آورد، فسادهایی که هرگز در روش سرمایه‌داری از آن خبری نبود؛ از آن جمله می‌توان به بطلان حریت فرد و سلب اختیار او اشاره کرد که معلوم است طبع بشر با آن مخالف، و درحقیقت این سنت با خلقت بشر در افتاده است و خود را آماده کرده تا علی‌رغم طبیعت بشر خود را بر بشر تحمیل کند یا با خلقت بشر بستیزد.

تازه همه آن فسادهایی هم که در سرمایه‌داری وجود داشت به حال خود باقی ماند؛ چون طبیعت بشر چنین است که وقتی دست و دلش به کاری باز می‌شود، که در آن کار برای خود امتیازی و تقدیمی سراغ داشته باشد و امید تقدم و افتخار بر دیگران است که او را به سوی کاری سوق می‌دهد و اگر بنا باشد که هیچ‌کس بر هیچ‌کس امتیاز نداشته باشد، هیچ‌کس با علاقه رنج کار را بر خود هموار نمی‌سازد. معلوم است که با بطلان کار و کوشش بشر به هلاکت می‌افتد.

بدین جهت، شیوعی‌ها [سوسیالیست‌ها] دیدند که چاره‌ای جز قانونی دانستن امتیازات ندارند؛ اما وجه افتخارات و امتیازات را به طرف افتخارات غیرمادی یا افتخارات تشریفاتی و خیالی برگردانند؛ ولی دیدند همان محذور سرمایه‌داری دوباره عود کرد؛ برای اینکه مردم جامعه، یا این افتخارات خیالی را به راستی افتخار می‌دانستند، که همان آثار سویی که ثروت در دل ثروتمند می‌گذاشت این‌بار افتخارات خیالی آن آثار را در داندگانش برجای می‌گذاشت یا افتخارات را پوچ می‌دانستند که محذور خلاف طبیعت آرامشان نمی‌گذاشت (طباطبائی، ۱۳۸۰، ج ۴، ص ۵۳۸).

۴. نقد رابطه مالکیت خصوصی و نابرابری اجتماعی

از دید ستیزگرایان منشأ نابرابری اجتماعی، مالکیت خصوصی یعنی مالکیت ابزار تولید در دست ارباب قدرت و طبقه اشراف است که از این راه، طبقات پایین جامعه را استثمار کرده، تضادها و کشمکش‌های لاینحلی را موجب می‌شوند. از این رو، امحای مالکیت خصوصی علاوه بر حذف نابرابری اجتماعی، منازعات اجتماعی ناشی از آن را نیز از جامعه ریشه‌کن خواهد کرد.

ارجاع همه نزاع‌ها و تعارضات اجتماعی به مالکیت خصوصی، یک خطای روش‌شناختی در تحلیل واقعیت‌های اجتماعی است. تردیدی نیست که معمولاً عوامل فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و روان‌شناختی متعددی در شکل‌گیری و استمرار پدیده‌های اجتماعی نقش دارند و به‌طبع تک‌عاملی دیدن یک پدیده، محقق را از شناخت واقعیت محروم می‌کند و تبیین مربوط را غیرواقعی می‌سازد. این نقصان، به‌وضوح در تبیین تضادی از نابرابری دیده می‌شود.

علامه طباطبائی می‌نویسد: «به‌فرض هم که همه درآمدها به صندوق بیت‌المال ریخته شود، آنهایی که این صندوق‌ها را در دست دارند، فساد و ظلم می‌کنند؛ چون فساد تنها ناشی از مالک ثروت بودن نیست، ناشی از تسلط بر ثروت نیز می‌شود. آن کسی که می‌خواهد ظلم کند و عیاشی داشته باشد، یکبار با مال خودش این کار را می‌کند و بار دیگر با تسلطش بر مال دولت (همان، ص ۵۳۹).

همچنین در این دیدگاه، نظم سیاسی به نظم اقتصادی تقلیل یافته، حذف مالکیت خصوصی، متعاقباً حذف دولت را نیز استلزام دارد؛ چه، فلسفه وجودی دولت حفظ مالکیت، پاسداری از حقوق و منافع مالکان و نظارت بر فرایند توزیع منابع کمیاب است. روشن است که نظم سیاسی به دلیل جایگاه ویژه و کارکردهای متعدد، درخور تقلیل و تحویل به نظم اقتصادی نیست. برای جامعه نظم سیاسی همان اندازه اساسی و حیاتی است که نظم اقتصادی. این دو نظم با یکدیگر رابطه متقابل دارند. ایده تضعیف دولت مبتنی بر این فرض است که تنها کارکرد دولت تولید و توزیع منابع است و اگر این نیاز برطرف شود، دیگر فرمانروایی ضرورت نخواهد داشت (آرون، ۱۳۸۲، ص ۲۲۲).

۵. نفی سودمندی مطلق نابرابری

برخلاف دیدگاه ستیز که مدعی غیرطبیعی و توجیه‌ناپذیری مطلق نابرابری است، دیدگاه کارکردی می‌کوشد همه انواع نابرابری را در چارچوب سازوکارهای کارکردی جامعه و متناسب با نیازها و اقتضائات حیات جمعی و در جهت ثبات اجتماعی تفسیر کند. موضع قرآن، همان‌گونه که پیش‌تر اشاره شد، این است که بخشی از نابرابری‌های اجتماعی موجود جوامع نه از ضرورت‌های کارکردی جامعه و نه محصول روندهای عادی و طبیعی آن است؛ بلکه از رهگذر غلبه برخی گفتمان‌های فرهنگی، زمینه‌ها و شرایط خاص تاریخی و مناسبات توجیه‌ناپذیر ساختاری، به‌وجود آمده است.

آیات مختلف قرآن به این‌گونه نابرابری اشاره و آن را نقد کرده است. برای مثال، در برخی آیات از روابط نابرابر گروه‌های مستکبر و ملأ و مترف با دیگر گروه‌های جامعه سخن گفته (قصص: ۴ و ۵؛ اسراء: ۱۶؛ اعراف: ۷۵؛ هود: ۸۴-۸۵؛ سبأ: ۳۱-۳۳). در برخی دیگر به تضييع

حقوق گروه‌های آسیب‌پذیر جامعه به‌دست ظالمان و متجاوزان توجه شده است (نساء: ۱۰ و ۱۹؛ نحل: ۵۸ و ۵۹). در آیاتی نیز از برخی روابط ناسالم اقتصادی و پیامدهای اجتماعی آن برحذر داشته است (بقره: ۱۸۸ و ۲۷۶؛ روم: ۳۹).

در ادامه این بخش، برای نمونه فقط به یکی از روابط ناسالم اقتصادی با عنوان «رباخواری» اشاره می‌کنیم که اثری عمیق بر ایجاد نابرابری اجتماعی دارد و قرآن نیز به‌شدت در قبال آن حساسیت ابراز کرده است: «وَمَا آتَيْتُمْ مِنْ رِبَاٍ لَّيْرُبُوا فِيْ أَمْوَالِ النَّاسِ فَلَا يَرْبُوْا عِنْدَ اللَّهِ، وَمَا آتَيْتُمْ مِنْ زَكَاةٍ تُرِيدُوْنَ وَجْهَ اللَّهِ، فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُضْعِفُونَ» (روم: ۳۹)؛ و آنچه به قصد ربا می‌دهید تا در اموال مردم سود و افزایش بردارد، نزد خدا فزونی نمی‌گیرد؛ [ولی] آنچه را از زکات - درحالی‌که خشنودی خدا را خواستارید - دادید، پس آنان همان فزونی یافتگان‌اند [و مضاعف می‌شوند].

این آیه شریفه سبب حرمت ربا را بیان کرده است. ربا یعنی زیاد شدن اموال و ضمیمه شدن تدریجی اموال دیگران به مال افراد رباخوار؛ به‌طبع از مال مردم کم و بر مال رباخوار افزوده می‌شود، تا جایی که بیشتر مردم تهی‌دست و اقلیت رباخوار صاحب اموالی متراکم می‌گردند. با این بیان روشن می‌شود که مراد از آیه «وَإِنْ تَبْتِغُوا فَلَکُمْ رُؤُسُ أَمْوَالِکُمْ، لَا تَطْلُبُوْنَ وَلَا تَطْلُمُوْنَ...» این است که نه شما به مردم ظلم کنید و نه از ناحیه مردم یا خداوند به شما ظلم شود، پس رباخواری ظلم به مردم است (طباطبائی، ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۲۶۵).

المیزان با تفکیک میان ربای فردی و ربای اجتماعی می‌نویسد: «ربای انفرادی و معمولی غالباً صاحبش را هلاک می‌کند و تنها بیست درصد ممکن است به‌سبب عواملی خاص از شر آن خلاصی یافته، ساحت زندگیش با فنا و مذلت تهدید نشود» (همان، ص ۶۴۴-۶۴۵)؛ اما ربای اجتماعی مثل ربای تجارته‌ای که اساس کار بانک‌هاست و ربای قرض و تجارت‌کردن با پول، کمترین آسیب این است که باعث می‌شود اموال به‌تدریج یک‌جا یعنی در نزد بانک‌ها جمع‌شده، سرمایه‌های تجارته‌ای از حد و حساب بیرون رود و بیش از آن حدی که بر حسب واقع باید نیرومند شود، نیرومند گردد و چون طغیان اثر حتمی قدرت خارج از حد است، در میان همین قدرت‌ها تطاول و درگیری ایجاد شده، یکی می‌خواهد دیگری را در خود هضم کند، سرانجام همه این قدرت‌ها نزد آنکه نیرومندتر از همه است تمرکز می‌یابند، پیوسته فقر عمومی در میان بشر گسترش یافته، ثروت در انحصار اقلیتی قرار می‌گیرد و این همان هرج و مرجی است که گفتیم پدید می‌آید» (همان، ص ۶۴۵ و ۶۶۰).

۶. سازوکار قرآن برای کاهش و کنترل نابرابری اجتماعی

با توجه به اینکه برخی گونه‌های نابرابری اجتماعی، بر خلاف اقتضائات طبیعی جامعه و متأثر از

سازوکارها و مناسبت‌های ظالمانه و تبعیض‌آمیز شکل می‌گیرند، قرآن کریم تدابیری برای کاهش یا مهار این نوع نابرابری ارائه کرده است؛ از سوی دیگر، نابرابری‌های ناشی از اقتضائات طبیعی جامعه، محصول سازوکارهای عادی و دارای ضرورت و توجیه کارکردی نیز هرچند اصل آن را قرآن تأیید می‌کند، اما قرآن کریم برای کاهش فاصله طبقاتی و مهار آثار آن، راهکارهایی به دست داده است. در یک دسته‌بندی کلی می‌توان سه نوع راهکار را از آیات قرآن استنباط کرد:

الف) نفی امتیازات موهوم اجتماعی

همواره در بیشتر جوامع انسانی و فرهنگ‌ها، داشتن برخی تمایزات و ویژگی‌های انتسابی سبب امتیاز و برتری گروهی بر دیگران بوده است. موقعیت‌های جنسی، سنی، قومی، نژادی، زبانی و... به‌رغم غیراختیاری بودن، همواره عاملی برای تمایزبخشی و طبقه‌بندی گروه‌های انسانی در جوامع سنتی و گاه پیشرفته بوده است. قرآن کریم، به‌صراحت با این سنخ نابرابری‌ها مخالفت کرده و امتیازات ناشی از آن را موهوم شمرده است.

از دید قرآن، این سنخ تفاوت‌ها نه مایه برتری که فقط وسیله‌ای برای شناخت متقابل و تسهیل روابط اجتماعی است و تنها ملاک برتری انسان‌ها بر یکدیگر، میزان برخورداری آنها از تقوای الهی است.

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ...» (حجرات: ۱۳)؛ ای مردم، ما شما را از مرد و زنی آفریدیم، و شما را ملت ملت و قبیله قبیله گردانیدیم تا با یکدیگر شناسایی متقابل حاصل کنید. درحقیقت ارجمندترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست.

آیه شریفه در مقام امحای همه تمایزات برتری‌طلبانه است. معنای آیه این است که ما شما مردم را از یک پدر و مادر آفریدیم، درحالی‌که تفاوتی میان سفید و سیاه، عرب و عجمتان نیست. ما شما را به‌صورت شعبه‌ها و قبیله‌های مختلف قرار دادیم، نه برای اینکه طایفه‌ای از شما بر دیگران برتری و کرامت داشت؛ بلکه صرفاً برای اینکه یکدیگر را بشناسید و امر اجتماعتان و مواصلات و معاملاتتان بهتر انجام گیرد، چون اگر فرض شود که همه مردم یک‌جور و یک‌شکل باشند و در نتیجه یکدیگر را نشناسند، رشته اجتماع از هم می‌گسلد، و انسانیت فانی می‌گردد. پس غرض از اینکه مردم را شعبه‌شعبه و قبیله‌قبیله کرد این بود، نه اینکه به‌واسطه انساب یا پدران و مادران نسبت به یکدیگر تفاخر کنند (طباطبائی، ۱۳۸۰، ج ۱۸، ص ۴۸۸).

یکی از تزییقات اسلام این بود که حقوق جمیع طبقات بشر از شاه و رعیت و حاکم و محکوم و سرباز و فرمانده و خادم و مخدوم را به‌طور یکسان محترم شمرده؛ امتیازات و اختصاصات زندگی را لغو، در احترام جان‌ها و عرض و مال همه، حکم به تسویه فرمود و به افکار و عقاید و خواسته‌های همه اعتنا کرد؛ یعنی همه را در به‌کار بردن حقوق محترم خود در حد خود تام‌الاختیار ساخت. همچنین آنان را بر کار خود و بر دست‌مزدی که کسب کرده‌اند و منافع وجودشان مسلط کرد (همان، ج ۲، ص ۴۹۴).

المیزان ضمن اشاره به منشأ تکوینی این مساوات می‌نویسد: «خلقت عمومی که انسان‌ها را ایجاد کرده و می‌کند در میان تیره‌ای با تیره‌ای دیگر در بسط وجود فرقی نگذاشته، و تمامی قبایل و دودمان‌ها را به‌طور مساوی از هستی بهره داده، آن‌گاه همه را به جهازی که به‌سوی حیات اجتماعی با تمتع از امتعه حیات زمین هدایت کند، مجهز ساخته تا هریک به‌قدر ارزش و جودی و وزن اجتماعی خویش بهره‌مند شود.

این همان اصلاحی است که صنع ایجاد از آن خبر می‌دهد، و تجاوز از این سنت و آزاد ساختن قومی و برده کردن قومی دیگر و بهره‌مندی قومی از چیزهایی که استحقاق آن را ندارد و محروم کردن قومی دیگر از آنچه استحقاق آن را دارد، افساد در زمین است که انسانیت را به‌سوی هلاکت و نابودی می‌کشاند» (همان، ج ۱۶، ص ۸).

درحالی‌که یکی از مجاری ایجاد و تثبیت قشربندی اجتماعی روابط قدرت است و دارندگان قدرت سیاسی و اجتماعی معمولاً از امتیازاتی ویژه در مقایسه با دیگران برخوردارند. طبق بیان قرآن، ارباب قدرت به‌ویژه قدرت سیاسی، فاقد هرگونه امتیاز ویژه بوده و به‌اعتبار داشتن موقعیت و اقتدار سیاسی، در برابر دیگران برتری خاصی نمی‌یابند که به ایشان مجوز ویژه‌خواری دهد. به بیان علامه طباطبائی: «زامدار در حکومت اسلامی، ولایتی بر مردم جز در اجرای احکام و حدود و جز در اطراف مصالح عامی ندارد که عاید به مجتمع دینی می‌شود، و چنین نیست که هرچه دلش خواست بکند و هرچه برای زندگی فردی خود پسندید به خویش اختصاص دهد. حاکم نیز در مشتهیات شخصی و تمتعات زندگی فردی مثل یک فرد عادی است، و هیچ‌گونه امتیازی با سایرین ندارد، و امر او در آرزوها و امیال شخص‌اش به‌هیچ‌وجه در دیگران نافذ نیست؛ چه آن آرزو بزرگ باشد و چه کوچک» (همان، ج ۶، ص ۴۹۴).

این منطق قرآنی الگوی رفتاری همه پیامبران الهی بوده است. از جمله ادب انبیاء علیهم‌السلام که در معاشرت و رفتارشان با مردم آن را رعایت می‌کرده‌اند، احترام به اقویا و ضعفا به‌طور مساوی و مبالغه در احترام

اهل علم و تقوا بوده است؛ چون اساس کار این بزرگواران بر بندگی و تربیت نفوس انسانی بود. از این جهت، در کار خود تفاوتی میان توانگر و فقیر، کوچک و بزرگ، زن و مرد، بنده و آزاد، حاکم و محکوم، امیر و مأمور و سلطان و رعیت نمی گذاشتند. در منطق انبیاء علیهم السلام همه امتیازات مربوط به صفات و نیز اختصاصاتی که اقویا و زورداران برای مزایای اجتماعی برای خود قایل اند، لغو و بی اعتبار می شود و دیگر بهره مندی از مزایای اجتماعی و محرومیت از آن، و خلاصه نیک بختی و بدبختی اشخاص دایرمدار غنا، فقر، زورمندی و ناتوانی ایشان نیست و چنان نیست که زورمند و توانگر در هر شأنی از شئون اجتماعی بالاترین مکانت را حایز و از هر عیشی بهترین آن را دارا و از هرکاری آسان تر و راحت ترین آن را شاغل و از هر وظیفه ای سبک ترین آن را عهده دار باشد؛ بلکه جمیع طبقات مردم در همه مزایا یکسان اند.

آری، در این منطق، آن استکباری که اقویا به قوت خود و اغنیا به ثروت خود می کردند جای خود را به تواضع و پیش دستی از یکدیگر به سوی مغفرت و رحمت و مسابقه در خیرات و جهاد در راه خدا و طلب مرضات او داد. در نتیجه همان طور که اغنیا مورد احترام واقع می شدند، فقرا نیز احترام شدند و همان جویری که اقویا رعایت ادبشان می شد، ضعفا نیز مورد ادب واقع شدند؛ بلکه فقرا و ضعفا به احترام بیشتر و رعایت ادب زیادتری اختصاص یافتند (همان، ج ۶، ص ۴۳۰).

رسول خدا صلی الله علیه و آله در اجرای احکام و حدود با همه طبقات به طور مساوی برخورد می کرد و هیچ گونه تبعیضی روا نمی داشت. سیره آن حضرت بر این جاری بود که فاصله طبقاتی را تا اندازه ممکن به حداقل رساند و طبقه حاکم را به محکوم، رئیس را به مرئوس، خادم را به مخدوم، غنی را به فقیر، مردان را به زنان، و شریف را به وضع و گمنام نزدیک سازد. ایشان غنایم جنگی و اموال بیت المال را میان عموم مردم به شکلی مساوی تقسیم می کرد و از اینکه شخص قوی، نیرومندی خود را به رخ کشد و به این وسیله اسباب آزار افراد ضعیف و کم مرتبه شود، نهی می فرمود و اجازه نمی داد ثروتمندان با زینت آلات خود، در حضور فقرا و مسکینان خودنمایی کنند و فخر بفروشند، یا حاکمان و رؤیسان شوکت خود را به رخ رعیت بکشند (همان، ج ۱۰، ص ۴۲۸).

ب) تغییر ملاک های منزلت

از جمله ویژگی های نظام قشر بندی رایج، به ویژه در جامعه های بهره مند از جهان بینی و ایدئولوژی مادی گرا، ارزشیابی افراد بر پایه میزان ثروت و مکت و امتیازات مادی آنهاست. از این رو، طبقات پایین جامعه یعنی کسانی که ثروت و تمکن اجتماعی کمتری دارند، لزوماً منزلت و اعتبار اجتماعی پایین تری

نیز خواهند داشت. اقشار متمکن به استناد همین موقعیت برتر به خود اجازه می دهند تا فرهنگ و نظام ارزشی برخاسته از اعتقاد و احترام خویش را بر دیگران تحمیل کنند، معمولاً جز در مواردی که تأمین منافع آنان اقتضا کند، از پذیرش و تمکین قوانین اجتماعی سر باز می زنند.

علاوه طباطبائی در تبیین ویژگی روان شناختی طبقه اشراف می نویسد: «سنن اجتماعی که در بین مردم معمول و مجری می شود ارزشش به قدر ارزش صاحبان آن سنت است، و بر حسب اختلافی که صاحبان این سنن از جهت شرافت و پستی با هم دارند، مختلف می شود، همچنان که میزان ارزش یک عمل در نظر مردم مادی به مقدار وزن اجتماعی صاحب عمل است. بنابراین، طریقه و سستی که در بین مردم فقیر، ذلیل و بردگان اجرا می شود، به نظر اعیان و اشراف و صاحبان عزت طریقه ای خوار و بی مقدار می رسد. همچنین عملی که یک نفر بیچاره انجام دهد یا سخنی که یک برده و خدمتکار یا اسیر بگوید، هر چه هم صحیح باشد، خوار و بی ارزش خواهد بود. به همین دلیل بود که وقتی اغنیا و گردنکشان دیدند که اطراف رسول الله صلی الله علیه و آله را مثنی مردم فقیر و کارگر و برده گرفته و به دینش گرویده اند و رسول الله صلی الله علیه و آله نیز چنین کسان را مورد عنایات خود قرار داده و به خود نزدیک ساخته است، همین معنا را دلیل قطعی بر بی مقداری دین وی دانستند، به همین معنا استدلال کردند که این دین آن اندازه درخور اعتنا نیست که اشراف و اعیان به آن اعتنا و التفات کنند» (همان، ج ۷، ص ۱۴۷).

خدای سبحان با شیوه های مختلف به تغییر ملاک های منزلت از معیارهای مادی به معیارهای ارزشی و معنوی اقدام نموده است؛ از یک سو، ضمن ابراز صریح معیار برتری مورد نظر خود یعنی ایمان و تقوا «ان اکرمکم عندالله اتقیکم»، به نقد ملاک های ارزشی طبقه اشراف جامعه و آثار ناشی از تفاضل مورد ادعای ایشان پرداخته و برتری منزلتی مرسوم آنها را با معیارهای ارزشی خود، فاقد اعتبار شمرده است؛ از سوی دیگر، پیامبران را به تحقق عملی آن فرمان داده است که موضوع هم نشینی و همراهی آنان با فقرای جامعه، و سپردن سمت های اجتماعی به محرومان دارای تجربه و تخصص، نمونه روشن آن است؛ از سوی سوم، طبق همین معیار قرآن کریم ثروتمندانی که فقرای جامعه را با القاب و عناوین خاص مسخره می کردند، نکوهیده، تفاوت های اجتماعی موجود را صرفاً وسیله ای برای آزمون الهی و نه اسباب تفاخر و برتری جویی، معرفی کرده است.

«وَكَذَلِكَ فَتَنَّا بَعْضَهُم بِبَعْضٍ لِيَتَّقُوا أَهْوَالَ مَنْ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنْ بَيْنِنَا أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِالشَّاكِرِينَ» (انعام:

۵۳)؛ و بدین گونه ما برخی آنان را با برخی دیگر آزمودیم تا بگویند: آیا اینان اند که از میان ما، خدا برایشان منت نهاده است؟ آیا خدا به [حال] سپاسگزاران دانای تر نیست؟

فتنه به معنای امتحان و آزمایش است. از سیاق آیه، چنین برمی آید که استفهام موجود در جمله «أَهُؤْلَاءِ مَنْ اللَّهُ...»، استفهام استهزاء است، و معلوم است که گویندگان این سخن کسانی را مسخره می کردند که در نظر آنان حقیر و بدون ارزش اجتماعی به شمار می آمده‌اند. از دیگر آیات چنین برمی آید که این سخن را اقویا و زورمندان آن روز با انگیزه تحقیر فقرا و توده‌های محروم فاقد موقعیت اجتماعی بر زبان جاری می کردند. خدای سبحان به پیامبر خود توجه می دهد که تفاوت و فاصله موجود میان طبقات مختلف مردم، صرفاً وسیله‌ای برای امتحان آنهاست تا بدین طریق، افراد ناسپاس از شکرگزاران متمایز شوند (همان).

به استناد همین ملاک ارزشی است که قرآن کریم، پیامبر اکرم ﷺ را به مقاومت در برابر منش اشرافی طبقه ثروتمند جامعه دعوت کرد و مؤمنان را به هم‌نوایی و همراهی با توده‌های محروم فراخواند.

«وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ مَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَمَا مِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِمْ مِنْ شَيْءٍ فَتَطْرُدَهُمْ فَتَكُونَ مِنَ الظَّالِمِينَ» (انعام: ۵۲)؛ و کسانی که پروردگار خود را بامدادان و شامگاهان می خوانند، درحالی که خشنودی او را می جویند، از خود مران. از حساب آنان چیزی بر عهده تو نیست، و از حساب تو [نیز] چیزی بر عهده آنان نیست، تا ایشان را برانی و از ستمکاران باشی.

این آیه و آیات نظیر آن به گروهی از اشراف کفرپیشه اشاره دارد که حضور مؤمنانی چون سلمان، صهیب، عمار، بلال و خباب را که جزو فقرای جامعه آن روز بودند، در کنار پیامبر اکرم ﷺ بر نمی تافتند و ایمان آوردن خویش را به طرد این گروه یا فاصله گرفتن از آنان هنگام حضور اشراف در محضر حضرت، مشروط و منوط کرده بودند (سیوطی، ۱۴۰۴ق، ج ۳، ص ۱۳؛ زمخشری، ۱۴۰۷ق، ج ۲، ص ۲۷).

روشن است که این نوع ارزش داوری، مختص اشراف زمان آن حضرت نبود و به نسبت‌هایی همه اشراف و اعیان زمان‌ها و امصار را تسری و تعمیم می دهد. از ظواهر آیات چنین برمی آید که یکی از مشکلات همه پیامبران الهی، مواجهه با این منطق و مرام بوده است. قرآن کریم به نقل از سردمداران قوم نوح می فرماید: «لَقَالِ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا تَرَاكَ إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا وَمَا تَرَاكَ أَتَّبَعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادُوا بِادِّئِ الرَّأْيِ...» (هود: ۲۷)؛ پس سران قومش که کافر بودند گفتند: ما تو را جز بشری مثل خود نمی بینیم، و جز [جماعتی از] فرومایگان ما، آن هم نسنجیده، نمی بینیم کسی تو را پیروی کرده باشد.

حضرت نوح ﷺ، نیز در پاسخ به ملاک برتری موردنظر دین، یعنی ایمان و تقوا، به صورت تلویحی

توجه داده است: «وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الَّذِينَ آمَنُوا، إِنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ، وَلَكِنِّي أَرَأَيْتُمْ قَوْمًا تَجْهَلُونَ» (هود: ۲۹)؛ و کسانی که ایمان آورده‌اند طرد نمی کنم. قطعاً آنان پروردگارش را دیدار خواهند کرد، ولی شما را قومی می بینم که نادانی می کنید.

همه اصرار قرآن آن است که بشر را با الگوی ارزشی و منطق بنیادی دین تعلیم و تربیت کند. هدف این است که آنان بر پایه معیارهای صرفاً مادی با یکدیگر تعامل نکنند و ملاک‌های مادی را در ارزشیابی افراد دخالت ندهند. بی شک، این رویکرد تربیتی بهترین سازوکار ممکن برای پیشگیری از ظهور قشربندی ظالمانه در جامعه است. به بیان علامه طباطبائی اسلام سطح زندگی توانگران را از راه منع اسراف و ریخت و پاش و نیز منع تظاهر به دارایی که باعث دوری از حد متوسط است پایین می آورد و با اعتقاد به توحید و تخلق به اخلاق فاضله و نیز بر گرداندن گرایش مردم از مادی‌گری به سوی کرامت تقوا تعدیل می کند. دیگر از نظر یک مسلمان برتری‌های مالی و رفاهی هدف نیست، هدف کرامت‌هایی است که نزد خداوند است و این همان حقیقتی است که آیات مختلف بدان توجه داده است (طباطبائی، ۱۳۸۰، ج ۴، ص ۵۳۹).

ج) انفاقات مالی

همان‌گونه که پیش‌تر بیان شد، علاوه بر عوامل ساختاری که سبب محروم شدن برخی افراد از مواهب اجتماعی می شود، تفاوت‌های تکوینی افراد نیز به نوبه خود در شکل‌گیری این فرایند مؤثرند. چه بسا افرادی به‌رغم داشتن شرایط اجتماعی برابر، به دلیل ناتوانی جسمی یا ضعف در برخی استعدادها یا ناتوانی در انجام مشاغل موجود، از شرکت در مسابقات اجتماعی و بهره‌مندی از مزایای متعارف محروم مانده، در رتبه متأخر از دیگران قرار گیرند.

قرآن کریم برای ترمیم این نقیصه و کاهش فاصله طبقاتی میان اقشار بالا و پایین، تدبیری حکمیانه اندیشیده است و آن انفاق مالی اعم از واجب و مستحب است.

آیات متعددی از قرآن کریم به این موضوع پرداخته و با لحن و عبارات مختلف بر آن تأکید کرده است (بقره: ۲۵۴؛ آل عمران: ۹۲؛ ابراهیم: ۳۱؛ بلد: ۱۱).

حکمت اجتماعی این همه تأکید هموارکردن بستر جامعه برای کاهش فاصله طبقاتی است. به بیان علامه طباطبائی آنچه بعد از دقت در آیات وصیت و آیات صدقات و زکات و خمس و مطلق انفاقات به دست می آید این است که منظور از این تشریح‌ها و قوانین، این بود که راه را برای اینکه نزدیک به نصف رتبه اموال و دو ثلث از منافع آن صرف خیرات و مبرات و حوایج طبقه فقرا و

در برخی آیات، از آزار رساندن و منت گذاشتن بر فقیران نهی کرده (بقره: ۲۶۴) و در برخی دیگر، مؤمنان را به دادن اجناس مرغوب برای انفاق مالی به فقرا ترغیب فرموده است (بقره: ۲۶۷).

د) شرط امانت و عدالت برای مناصب اجتماعی

اگر جامعه را به صورت هرم در نظر بگیریم، نسبت رأس هرم به میانه و قاعده آن، به لحاظ تعداد موقعیت‌ها و افراد از یک سو، و مزایای اجتماعی از سوی دیگر، نسبت معکوس دارد؛ یعنی هر چه به رأس هرم نزدیک‌تر شویم، تعدد موقعیت‌های اجتماعی و افراد شاغل در آن کمتر و مزایای اجتماعی تخصیص‌یافته بیشتر است. در چنین وضعیتی معمولاً تحرک اجتماعی از نوع صعودی آن با محدودیت‌هایی مواجه خواهد بود و همواره برخی سطوح نابرابری به صورتی اجتناب‌ناپذیر تثبیت خواهند شد. این پدیده در دنیای جدید جلوه بیشتر و ملموس‌تری دارد؛ زیرا نظام دیوان‌سالاری بر تنوع موقعیت‌های اجتماعی و چینش سلسله‌مراتبی آنها، مبتنی است و برای هر موقعیت به صورتی سازمان‌یافته و نهادی شده، مزایای اجتماعی متفاوتی از قاعده تا رأس هرم ملاحظه شده است و این خود زمینه شکل‌گیری و تثبیت نوعی نابرابری اجتماعی قاعده‌مند و ساخت‌یافته و به ظاهر توجیه‌پذیر را فراهم می‌سازد.

شواهد عینی و یافته‌های تجربی همه گویای آن است که معمولاً کسانی که در رأس هرم قدرت سیاسی - اجتماعی قرار دارند، گرایش مشهودی برای حفظ موقعیت خود دارند. این گرایش محافظه‌کارانه که منشأ روان‌شناختی دارد سبب می‌شود که دارندگان موقعیت‌های اجتماعی برتر برای حفظ و استمرار جایگاه خویش از اهرم‌های مختلف سود جویند و از همه امکانات موجود برای فریب شدن هر چه بیشتر خود بهره گیرند و با هر وسیله ممکن در فرایند تحرک صعودی گروه‌های پایین‌تر اخلال کنند.

علامه طباطبائی از این ویژگی روان‌شناختی، با عنوان غریزه استخدام‌گری یاد کرده، می‌نویسد: «مسئله مالکیت در مجتمع انسانی مبنی بر غریزه‌ای است که در هر انسانی تمام قدرت بر انتفاع از هر چیزی که ممکن است به وجهی از آن انتفاع برد، وجود دارد و انسان که مسئله استخدام، جلی و طبیعی اوست در راه بقای حیات خود هر چیزی را که بتواند استخدام و از منافع وجودی آن استفاده می‌کند؛ چه از مواد اولیه عالم و چه عناصر و چه مرکبات گوناگون جمادی و چه حیوانات و چه انسانی که هم‌نوع خود او و در انسان بودن مثل اوست. اگر احساس احتیاج به مسئله اشتراک در زندگی نبود آرزوی جلیش این بود که همه افراد هم‌نوع خود را استثمار کند. تن‌دادن به الزامات اجتماعی و

مساکین گردد، هموار کرده باشد و فاصله بین این طبقه و طبقه ثروتمند را برداشته باشد تا طبقه فقرا نیز بتوانند روی پای خود بایستند. به علاوه اینکه به دست می‌آید که طبقه ثروتمند چگونه ثروت خود را مصرف کنند تا در بین آنها و طبقه فقرا و مساکین فاصله ایجاد نشود (طباطبائی، ۱۳۸۰، ج ۴، ص ۳۶۸؛ ج ۲، ص ۵۸۷).

این تدبیر قرآنی افزون بر بالا بردن سطح معیشت طبقه پایین جامعه، بر سعادت فرد و جامعه نیز اثر دارد. به بیان المیزان، دادن زکات از اموری است که ایمان به خدا اقتضای آن است؛ چون انسان به کمال سعادت خود نمی‌رسد مگر آنکه در اجتماع سعادت‌مندی زندگی کند که در آن هر صاحب حقی به حق خود می‌رسد. جامعه روی سعادت را نمی‌بیند مگر اینکه طبقات مختلف مردم در بهره‌مندی از مزایای حیات و برخورداری از امتعه زندگی در سطوحی نزدیک به هم قرار داشته باشند. انفاق مالی به فقرا و مساکین از بزرگ‌ترین و قوی‌ترین عامل‌ها برای رسیدن به این هدف است (همان، ج ۱۵، ص ۱۰-۱۱).

مقایسه دیدگاه کارکردی و قرآنی به جایگاه فقرا

همان‌گونه که پیش‌تر بیان شد، دیدگاه کارکردی بر آن است که وجود طبقه فقیر در جامعه نیز واجد کارکرد بوده و آن تصدی مشاغل دون‌پایه جامعه است؛ زیرا در غیر این صورت، چنین موقعیت‌هایی بدون تصدی می‌مانند. نظیر این سخن را در آرای متفکرانی که از منظر هستی‌شناختی به تبیین نابرابری اجتماعی پرداخته و منشأ آن را به طبیعت متفاوت انسان‌ها ارجاع می‌دهند، می‌توان یافت (مصباح، ۱۳۷۲، ص ۲۵۰).

اما قرآن نگاه کاملاً متفاوتی هم به مسئله فقر و هم به وجود طبقه‌ای بنام فقرا در جامعه دارد. از دید قرآن، پدیده فقر نه تنها کارکرد مثبتی برای فرد و جامعه ندارد، بلکه زیان‌های فراوانی نیز در پی داشته و در صورت عدم مدیریت، بالقوه می‌تواند سعادت فرد و جامعه را به مخاطره افکند. به همین دلیل سازوکارهای حساب‌شده و تدابیر عقلانی برای از میان بردن فقر و افزایش سطح معیشت قشر فقیر و کاهش فاصله‌های طبقاتی به کار گرفته است. از این رو، ضرورت حفظ فقرا با هدف تأمین نیروی لازم برای تصدی مشاغل پست جامعه، از دید قرآن، امری مردود شناخته می‌شود.

از سوی دیگر، به لزوم رعایت حقوق و حفظ شأن و منزلت اجتماعی آنان توجه ویژه داده و در برخی آیات، حتی رو ترش کردن به آنان را نکوهش کرده است (عبس: ۱-۱۰)، و در آیاتی، پیامبر ﷺ را به همراهی آنان توصیه، ارزش و اعتبار ایشان را به رخ ثروتمندان کشیده است (انعام: ۵۲؛ کهف: ۲۸).

محترم شمردن حقوق دیگران بر خلاف آرزوی طبیعی و جبللی او و صرفاً از روی اضطراب است، به شهادت اینکه می‌بینیم یک فرد انسان با اینکه موجودی است اجتماعی، هر وقت در خود قوت و شدتی می‌بیند پشت پا به همه قوانین اجتماعی و مدنی که آن نیز طبیعی آدمی است زده و شروع می‌کند به زور و قلدری و افراد هم‌نوع خود را زیر یوغ استعمار خود کشیدن و دعوا مالک‌الرقابی کردن و به جان آنان و نوامیس و اموالشان به دلخواه خود دست درازی کردن» (طباطبائی، ۱۳۸۰، ج ۶، ص ۴۹۲).

قرآن کریم برای پیشگیری از تأثیر نادرست این غریزه در حیات اجتماعی، تدبیر حکیمانه‌ای اندیشیده و آن مشروط ساختن تصدی سمت‌های اجتماعی به ویژگی عدالت است. بی‌شک، این ویژگی نفسانی در صورت عمومیت در گستره و عمق جامعه نفوذ می‌کند و موجب می‌شود تا مناصب اجتماعی در فرایندی طبیعی و منطبق با شایستگی و توانایی افراد احراز و هرکس در جایگاه مناسب خویش به ارائه خدمت مشغول شود. عدالت محوری و شایسته‌سالاری، خود سازوکارهای لازم برای تحرک اجتماعی را، اعم از تحرک صعودی در مسیر ارتقای افراد واجد صلاحیت و تحرک نزولی برای پایین کشیدن و به حاشیه راندن افراد فاقد صلاحیت، فراهم می‌سازد و به طبع از شکل‌گیری و استمرار نظام قشربندی ظالمانه و تبعیض‌های ناروا مانع خواهد شد.

قرآن کریم در آیات متعدد و با تعبیر مختلف ضمن تأکید بر رعایت عدالت در امور اجتماعی (نساء: ۱۳۵ و ۵۸؛ مائده: ۸) به لزوم سپردن امور اجتماعی به انسان‌های امین و عادل توصیه فرموده است: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا» (نساء: ۵۸)؛ خدا به شما فرمان می‌دهد که سپرده‌ها را به صاحبان آنها رد کنید.

بی‌شک، سعادت و نیک‌بختی جامعه هنگامی تضمین خواهد شد که امور آن به مثابه امانات اجتماعی به افراد دارای صلاحیت و اهلیت ارجاع و براساس عدل و داد در آن داوری شود.

امانت در آیه بالا، همه امانت‌های مادی و معنوی را شامل می‌شود. مهم‌تر اینکه مؤمنان وظیفه دارند حکومت و مناصب وابسته به آن را که مهم‌ترین امانات الهی است، به اهل آن بسپارند. متقابلاً حاکمان و متصدیان نیز وظیفه دارند از این فرصت‌ها برای خدمت به بندگان خداوند، اصلاح امور خلائق و آبادانی زمین بهره‌گیرند و در امانت خیانت نکنند (جعفری، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۴۶۶).

حضرت یوسف علیه السلام در توصیف شایستگی خود برای دریافت سمت پیشنهادی، به دو ویژگی حفیظ و علیم بودن استناد می‌کند (یوسف: ۵۵). این جمله حضرت اشاره به آن است که شرط حکومت دانش و عدالت حاکم است، تا خیانت و خطا از او واقع نشود (جرجانی، ۱۴۰۴، ج ۲، ص ۱۲۱). به بیان دیگر، از نظر حضرت یوسف علیه السلام شرط احراز یک مسئولیت بزرگ در حکومت،

تعهد و تخصص یا درستکاری و علم است. بی‌شک وجود این دو صفت در زمامداران و دست‌اندرکاران جامعه، زمینه نیل آن جامعه به سعادت را فراهم می‌سازد (جعفری، ۱۳۷۷، ج ۵، ص ۴۰۹). برخی از فقیهان، به استناد این آیه بر عدالت و دیانت حاکم و قاضی در جامعه اسلامی تأکید کرده‌اند (جرجانی ۱۴۰۴، ج ۲، ص ۱۲۱).

گفتنی است که در فرهنگ اسلامی، هر مسئول نسبت به حوزه مسئولیت خود، والی است و همه افراد تحت نفوذ و ولایت رعیت‌های وی شمرده می‌شوند. از این رو، هر فرد مسئول در نظام اسلامی، الزاماً باید نسبت به محدوده رسالت کارگزاری خویش، امینی عادل باشد؛ در غیر این صورت، ولایت و زعامت او غیرمجاز خواهد بود (جوادی آملی، ۱۳۶۶، ص ۱۷۷).

۷. پیامد نابرابری اجتماعی در قرآن

نابرابری اجتماعی توجیه‌ناپذیر که خود معلول برخی کاستی‌ها و اختلالات اجتماعی است؛ مفاسد اجتماعی فراوانی به دنبال دارد. ارائه سازوکارهایی برای کاهش و کنترل نابرابری، دلیل روشنی بر کارکردی نبودن بخشی از آن و آسیبی بودن پیامدهای قهری آن است.

به بیان *المیران*: «فرد، یگانه عنصری است که اجتماع را تشکیل می‌دهد و جز با اصلاح حال افراد، اجتماع نیرومند پدید نمی‌آید. آری، رفع اختلاف طبقاتی که خود از اصول برنامه اسلام است و ایجاد تعادل و توازن در میان نیروهای مختلف اجتماع و تثبیت اعتدال در سیر اجتماع با ارکان و اجزایش، صورت نمی‌گیرد، مگر با اصلاح حال افراد و نزدیک‌ساختن زندگی آنان به هم. اگر وضع افراد اجتماع سر و صورت به خود نگیرد و زندگی‌ها به هم نزدیک نشود و نیز تفاوت فاحش طبقاتی از میان نرود، هر قدر هم برای اجتماع پول خرج شود و بر شوکت و تزیینات مملکتی افزوده شود و کاخ‌های سر به فلک کشیده بالا رود، مع ذلک روزبه‌روز وضع جامعه وخیم‌تر می‌گردد و تجربه‌های طولانی و قطعی نشان می‌دهد که کوچک‌ترین اثر نیکی نمی‌بخشد (طباطبائی ۱۳۸۰، ج ۹، ص ۵۲۷).

یکی از مهم‌ترین پیامدهای نابرابری‌های غیرطبیعی و اختلاف طبقاتی، ایجاد اختلاف و تفرقه در جامعه است. تردیدی نیست که از جمله ضرورت‌های کارکردی جامعه، هم‌بستگی اجتماعی است که ضامن بقا و استمرار جامعه است. به همین دلیل قرآن کریم همواره جامعه دینی را به حفظ هم‌بستگی دعوت کرده و از تفرقه و اختلاف برحذر داشته و آن را موجب شکسته شدن اقتدار و زوال عزت و شوکت آن معرفی کرده است. «وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ» (انفال: ۴۶)؛ و با هم نزاع مکنید که سست شوید و مهابت شما از بین برود.

از جمله عوامل تهدیدکننده هم‌بستگی، افزایش فاصله طبقاتی میان اقشار فقیر و غنی جامعه است. به بیان **المیزان**: «نتیجه دیگر نابرابری، دشمنی طبقه فقیر در برابر طبقه ثروتمند است. [این دشمنی] او را وامی‌دارد برای دفاع از جان و زندگی تلخ‌تر از زهرش، به هر طریقی که دستش برسد از آن طبقه انتقام بگیرد و هرج‌ومرج و فساد نظام زندگی بشر و به دنبال آن هلاکت و نابودی تمدن بشر از همینجا شروع می‌شود (طباطبائی ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۶۵۹-۶۶۰).

اینکه قرآن کریم موضوع انفاقات را یکی از دو رکن حقوق‌الناس و حقوق‌الله می‌داند و آن را کانون اهتمام خود قرار داده است و به طرق و انحای گوناگون، مردم را به ادای آن ترغیب می‌کند، بخشی از انفاقات از قبیل زکات، خمس، کفارات مالی و اقسام فدیة را واجب کرده و پاره‌ای از صدقات و اموری از قبیل وقف سکنای مادام‌العمر برای کسی، وصیت‌ها، بخشش‌ها و غیر آن را مستحب قرار داده است، غرض از این اقدامات ایجاد یک زندگی متوسط است که فاصله طبقاتی در آن فاحش و بیش از اندازه نباشد؛ در نتیجه، ناموس وحدت و هم‌بستگی زنده گشته و خواست‌های متضاد و کینه‌ها و انگیزه‌های دشمنی بمیرند (همان، ص ۵۸۷-۵۸۸).

بخشی مهم از کشمکش‌ها و منازعات جاری در دنیای مدرن، معلول شکاف‌های طبقاتی عمیقی است که میان توده‌های مختلف یک کشور یا میان کشورهای مختلف شمال و جنوب در سطح بین‌الملل به وجود آمده است.

ظهور برخی تکنولوژی‌ها که امکان دستیابی به ثروت بیشتر را به صورت نجومی فراهم ساخته، این فاصله‌ها را به سود اقشار ثروتمند و متمکن به شدت افزایش داده است. پیامد این روند، افزایش تدریجی کینه و دشمنی طبقات پایین جامعه و به تبع آن درگیری و کشمکش آشکار و پنهان اجتماعی است.

علامه طباطبائی در این باره می‌نویسد: «گذشت روزگار درستی نظریه قرآن را نشان داد و ثابت نمود، همان‌طور که قرآن فرموده است تا طبقه پائین جامعه از راه امداد و کمک به حد متوسط نزدیک نگردد و طبقه مرفه از زیاده‌روی و اسراف و تظاهر به جمال جلوگیری نشود و به آن حد متوسط نزدیک نشود، بشر روی رستگاری نخواهد دید.

آری، همه ما تمدن غرب را دیدیم که چگونه داعیان آن، بشر را به بی‌بندوباری در لذات مادی و افراط در لذات حیوانی واداشتند؛ بلکه روش‌های جدیدی از لذت‌گیری و استیفای هوس‌های نفسانی اختراع نمودند و در کام‌گیری خود و اشاعه این تمدن به دیگران، از به‌کار بردن هیچ کوششی مضایقه نکردند. این باعث شد که ثروت‌ها و لذات خالص زندگی مادی همه به طرف نیرومندان و توانگران

سرازیر شده، برای اکثریت مردم جهان که همان طبقات پایین جوامع باشند چیزی جز محرومیت نماند. دیدیم که چگونه طبقه مرفه نیز به جان هم افتاده و یکدیگر را خوردند تا جز اندکی نماند، و سعادت زندگی مادی مخصوص همان اندک گردید و حق حیات از اکثریت که همان توده‌های مردم‌اند سلب شد. با در نظر گرفتن اینکه ثروت بی‌حساب و فقر زیاد آثار سویی در انسان پدید می‌آورد، این اختلاف طبقاتی تمامی رذایل اخلاقی را برانگیخت و هر طرف را به سوی مقتضای خویش پیش راند؛ نتیجه این شد که دو طایفه در مقابل یکدیگر صف‌آرایی کنند و آتش فتنه و نزاع در بین آنان شعله‌ور شود. توانگر و فقیر، منعم و محروم و واجد و فاقد همدیگر را نابود کنند و جنگ‌های بین‌المللی بپا شود؛ زمینه برای کمونیسم فراهم گردد؛ در نتیجه، حقیقت و فضیلت به کلی از میان بشر رخت بر بندد و دیگر، بشر روزگار خوش نبیند و آرامش درونی و گوارایی زندگی از نوع بشر سلب شود. این فساد عالم انسانی چیزی است که ما امروزه خود به چشم خود می‌بینیم و احساس می‌کنیم که بلاهایی سخت‌تر و رسوایی‌هایی بیشتر آینده نوع بشر را تهدید می‌کند (همان، ص ۵۸۹).

نتیجه‌گیری

در این نوشتار نابرابری اجتماعی در قرآن با تأکید بر تفسیر ارزشمند **المیزان** بررسی شده است. پس از بررسی دو دیدگاه کلی درباره نابرابری اجتماعی، نظریه قرآن کریم در این مسئله به تفصیل شرح داده شد. یافته‌های این پژوهش به‌اجمال عبارت‌اند از:

۱. اصل نابرابری اجتماعی از ضرورت‌های کارکردی جامعه است و ریشه در نظام تکوین دارد؛
۲. نابرابری‌های برخاسته از تفاوت‌های تکوینی، توجیه عقلانی و کارکردی دارد و برای حفظ تعادل نظام اجتماعی ضروری‌اند؛
۳. برخی نابرابری‌های موجود در جوامع انسانی در مناسبات ساختاری معیوب و ظالمانه و عملکرد ناصواب نظام اجتماعی ریشه دارد. قرآن کریم بر امحای کامل یا دست‌کم کاهش این نوع نابرابری تأکید مبرم دارد؛
۴. قرآن کریم برای کاهش و مهار برخی پیامدهای نادرست ناشی از نابرابری‌های اجتماعی، سازوکارهایی را به‌دست داده است؛
۵. آرمان حذف همه نابرابری‌ها و دستیابی به برابری مطلق، به‌رغم جاذبه شعارگونه آن در عمل ناممکن و مخل مصالح و اقتضائات حیات اجتماعی است.

منابع

- آرون، ریمون (۱۳۸۲)، *مراحل اساسی سیراندیشه*، ترجمه باقر پرهام، تهران، علمی و فرهنگی.
- بیرو، آلن (۱۳۷۰)، *فرهنگ علوم اجتماعی*، ترجمه باقر ساروخانی، تهران، کیهان.
- تامین، ملوین (۱۳۷۳)، *جامعه‌شناسی قشربندی و نابرابری‌های اجتماعی*، ترجمه عبدالحسین نیک گهر، تهران، توتیا.
- جعفری، یعقوب (۱۳۷۷)، *کوثر*، قم، کوثر.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۶۶)، *اخلاق کارگزاران در حکومت اسلامی*، تهران، رجاء.
- حسینی جرجانی، سیدامیرابوالفتح (۱۴۰۴ق)، *آیات الاحکام*، تهران، نوید.
- رابرتسون، یان (۱۳۷۴)، *درآمدی بر جامعه*، ترجمه حسین بهروان، مشهد، آستان قدس رضوی.
- ریتزر، جورج (۱۳۷۴)، *نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، علمی.
- زمخشتری، محمود بن عمر (۱۴۰۷ق)، *تفسیر الکشاف*، بیروت، دارالکتب العربی.
- سیوطی، جلال‌الدین (۱۴۰۴ق)، *الدر المثور*، قم، کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی.
- شایان‌مهر، علیرضا (۱۳۸۵)، *دائرة المعارف تطبیقی علوم اجتماعی*، تهران، کیهان.
- طباطبائی، سیدمحمدحسین (۱۳۸۰)، *المیزان*، ترجمه سیدمحمدباقر موسوی همدانی، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- طبرسی، فضل‌بن حسن (۱۳۷۲)، *مجمع البیان*، تهران، ناصر خسرو.
- فیض کاشانی، ملامحسن (۱۴۱۵ق)، *تفسیر صافی*، تهران، الصدر.
- گولد، جولیوس و ویلیام ل. کولب (۱۳۷۶)، *فرهنگ علوم اجتماعی*، تهران، کیهان.
- مصباح، محمدتقی (۱۳۷۲)، *جامعه و تاریخ از دیدگاه قرآن*، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی.

